

تجلی خرافات و باورهای عامیانه در ادب فارسی

(تا قرن هشتم هجری)

رضا رنجبرمکی

دانشجوی دکترای زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران

دکتر جوادمهربان

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤل).

دکتر رضا اشرف زاده

استادگروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران. (نویسنده مسؤل).

(تاریخ دریافت: ۹۷/۰۶/۲۵ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۶/۱۱)

چکیده

بدون شک خرافات و باورها بخشی از فرهنگ و ادبیات فارسی به شمار می‌آیند. معماران کاخ ادب فارسی از این باورها به عنوان یکی از درون مایه های شعر و نثر خویش بهره‌ها برده‌اند. این آثار آینه تمام نمای جامعه عصر آنان است. باورها، خرافات در هر دوره‌ای رواج داشته، شاعر یا نویسنده در آن باورها و خرافات فراگیر پیرامون خود پرورش یافته، آنها را دیده، با آنها زیسته و سرانجام - به خواست یا ناخواست - در اثر ادبی خویش آورده است. این گونه مطالب در زمان خود شاعر قابل فهم عارف و عامی بوده و همگان آن مطلب را در می‌یافته‌اند، ولی با گذشت زمان و علل گوناگون، این مطالب از ذهن مردم پاک و برای نسلهای بعد مسأله ای غریب و دور از ذهن شده است.

این پژوهش در نظر دارد یک طرح کلی از باورها و خرافات باز تاب یافته در آثار منظوم و منثور فارسی تا قرن هشتم که کمتر به آنها پرداخته شده - در حد حوصله این پژوهش - مورد بررسی قرار دهد تا علاقه مندان به زبان فارسی را به دقایق فکر و هنر آنان، عظمت هویت ملی و فرهنگی آشنا سازد و در حل دشواری ها و فهم دقیق تر آثار منظوم و منثور یاری رساند.

واژه‌های کلیدی: جامعه، خرافات، باورها، شعر و نثر فارسی.

۱. مقدمه

معماران کاخ ادب فارسی علاوه بر احاطه بر مسائل و مباحث اجتماعی و علاقه به اظهار و انعکاس آنها در آثار خود، توانسته‌اند معتقدات مردم، باورها و خرافات را در آثار خویش بگنجانند. تأمل در زندگی واقعی و واقعیت‌های زندگی، دقت و توجه در رفتار و خلقیات مردم جامعه و حکومت زمان خود سبب شده که آنان چون جامعه‌شناسی آگاه تصویری دقیق و روشن از جامعه زمان خویش را در تمامی زمینه‌ها؛ از جمله شیوه و نوع زندگی مردم، آداب، باورها، اندیشه‌ها و آرمانهای رایج در روزگار خویش، واقعیت‌های تاریخی و ... ارائه دهند. بنا براین باید گفت شعر و نثر آنان آیینۀ اعتقادات، باورها، تفکرات و نوع زندگی مردم است. در یچه ای است به سوی جنبه‌های جامعه شناختی و بیانگر ارتباط تنگاتنگ شاعر و نویسنده با مخاطبان خود در حوزه مسائل اجتماعی می‌باشد. خرافات و باورها هر جامعه بخشی از فرهنگ و ادبیات آن جامعه به شمار می‌آید. شاعران و نویسندگان این باورها را در آثار خویش انعکاس می‌دهند تا باورهای عامه جامعه عصر خویش را در پیچ و خم‌های حوادث روزگار حفظ کنند و از پیشینیان به آیندگان منتقل کنند تا به سرمنزل مقصود برسانند.

یکی از بهترین آبخورها برای شناخت فرهنگ عامه هر ملتی، ادبیات آن ملت است. به گفته دکتر محمد محبوب ((گاهی مطالعه آثار بازمانده فرهنگ عامه چنان روشنگر اخلاق و وضع روحی جامعه عصر خویش است که هیچ کتاب تاریخ و جامعه‌شناسی نمی‌تواند چنین پرتوی به زندگی اجتماعی آن روزگار بیفکند)) (محبوب، ۱۳۸۲: ۶۸). محیط اجتماعی یکی از عوامل بسیار مهمی است که سازنده اندیشه و ترسیم تصویرهای شعران و نویسندگان در آثار خویش است. در واقع می‌توان محیط زندگی را بستر مناسب و دقیقی برای ایجاد و آفرینش آثار مختلف دانست. و این خود، عامل مهمی است تا بتوان از آثار ادبی هر دوره به اوضاع فرهنگی و اجتماعی آن عصر پی برد. ادبیات تحت تأثیر شرایط فرهنگی، سیاسی و تاریخی جامعه شکل می‌گیرد. و در نتیجه بررسی آن بدون در نظر گرفتن به شرایط ذکر شده، ناقص و ابتر خواهد بود. شاعر و نویسنده در جامعه عصر خویش زندگی می‌کند رسوم، باورهای آنان را مشاهده می‌کند و در اثر خویش انعکاس می‌دهد. بنابراین این آثار می‌تواند آیینۀ زندگی مردم باشد.

ادبیات سند کفایت یک ملت و بیانگر احساس و عواطف و ذوق آنهاست و به تعبیر مولوی نردبان آسمان است. به نظر لوکچ ادبیات نیز به سان سایر حوزه‌های معرفت بشری مثل علم، مذهب و ... بازتاب واقعیت است و ارتباط اساسی میان انسان و محیط وی را نشان می‌دهد. (داود راد، ۱۳۸۳: ۷۵). وی در ادامه ادبیات عامه را بازتاب فکر و چکیده اندیشه‌های ناب و باورهای عمیق مردمان خوش ذوق و با احساس می‌داند. گلدمن با اشاره به ادبیات عامه، فرضیه‌ای را مطرح می‌کند که طی آن خلاقیت ادبی بطور کلی، یک ویژگی جمعی و بر خاسته از متن زندگی مردمان است، خلاقیتی که از طریق یکنواختی یا یکپارچگی ساخت‌های آن با ساخت‌های ذهنی گروه‌های اجتماعی معاصرشان قابل تشخیص و یا تعقیب است. بنابراین ادبیات عامه بر آمده از جهان بینی و ایدئولوژیهای گروهی و جمعی از یک طرف و تخیلات و عواطف و ارزش‌های آن‌ها از طرف دیگر می‌باشد.

صادق هدایت می‌نویسد: ((هنر و ادبیات توده مردم به منزله مصالح اولیه بهترین شاهکارهای بشری به شمار می‌رود، بخصوص ادبیات و هنرهای زیبا و فلسفه و ادیان مستقیماً از این سرچشمه سیراب شده و هنوز هم می‌شوند)).

بنابراین توده مردم خالق حماسه‌های بلند و افسانه‌های خیال انگیز و ترانه‌های دلپذیر و رقص رؤیاهایی هستند. هنرمندان بزرگ همیشه زیباترین آثارشان را بر اساس فرهنگ و ادبیات عامه مردم بوجود آورده‌اند. شعر، موسیقی و داستان همیشه از فولکلور تغذیه کرده‌اند و باز خواهند کرد (حبیبی درگاه، ۱۳۸۸: ۴۵).

شناخت آداب، باورها و خرافات ما را به شکل خاصی از آگاهی مجهز می‌کند و ما را بر می‌انگیزد تا ماورای سیمای زندگی اجتماعی و باز تاب آن در آثار شاعران و نویسندگان را بهتر بنگریم و متون ادبی را بهتر بشناسیم. در زبان فارسی، اثرهای بزرگی چون شاهنامه فردوسی، مثنوی مولوی، مرزبان نامه وراوینی و... تأثیر آداب و سوم و باورهای مردم را در خود دارد. وجود مقدار زیادی از این باورها و فرهنگ عامه در این آثار گواه بر این معناست. ادبیات نه تنها، متأثر از اجتماع است بلکه بر آن اثر هم می‌گذارد. محیط ادبی نیز نمی‌تواند از تأثیر محیط اجتماعی بر کنار بماند. افکار و ذوق‌ها و اندیشه‌ها تابع شرایط و اوضاع اجتماعی می‌باشد. رابطه شاعر و نویسنده با محیط و جامعه او مشخص کننده نقشی است که ادبیات در جامعه ایفا می‌کند. بدیهی است که هنرمند نیز به عنوان یک فرد تحت تأثیر محیط اجتماعی و طبیعی و آداب و باورها و آرمانهای جامعه خویش قرار گرفته و آثارش تجلی نمودهای اجتماعی و طبیعی است.

۱-۱. بیان مسأله

بازتاب خرافات و باورهای اجتماعی در آثار منظوم و منثور فارسی، بیانگر رواج این اندیشه‌ها در جامعه عصر آنان و یا حضور گسترده آن‌ها در کارگاه ذهن شاعران و نویسندگان است. درک و دریافت آثار منظوم و منثور فارسی، بدون آشنایی و تسلط بر مفاهیم باورها و خرافات جامعه عصر آنان به سادگی امکان پذیر نیست، زیرا این باورها گاهی پیچیده‌اند و این پیچیدگی از یک سو ریشه در جامعه عصر آنان دارد و از سوی دیگر ناشی از عدم شناخت ما از آنهاست. این تحقیق به بررسی تجلی باورها و خرافات در ادب فارسی تا - حد حوصله آن - پرداخته است؛ تا از این طریق، گوشه‌ای از باورهای متداول ایرانیان تا قرن هشتم هجری را مکشوف کند و علاقه مندان به ادب این سرزمین را در درک بهتر آن یاری رساند.

۱-۲. پیشینه پژوهش

تحقیقاتی که درباره باورها و خرافات در آثار منظوم و منثور فارسی انجام شده، شامل کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان نامه‌هایی است که بصورت اختصاصی و مجزا این آیین‌ها را در یک اثر مورد بررسی قرار داده است؛ از آن جمله: مقاله ((بازتاب باورهای خرافی در دیوان انوری)) احمد گلی (۱۳۹۰)، نامه پارسی، شماره ۵۸. مقاله ((باورهای خرافی در مثنوی)) محمد رضا صیرفی (۱۳۸۳) نثر پژوهی ادب فارسی، شماره ۲۰. مقاله ((باتاب باورهای مردم در غزلیات شمس)) مینو فطوره چی (۱۳۸۶) فصلنامه فرهنگ مردم، شماره ۲۳. مقاله ((فرهنگ عامه ایران در گرشاسب نامه اسدی توسی))، محمد رضا غیبی (۱۳۸۹) نامه پارسی، شماره ۵۲. همانطور که نمایانده شده تاکنون پژوهشی جامع چنان که باید و شاید تجلی باورها و خرافات را در ادب فارسی آشکار نساخته است. نگارنده با دریافت کمبود پژوهش در این وادی و با هدف انعکاس این باورها، این پژوهش را بطور کلی و جامع تا قرن هشتم هجری انجام داده‌ام.

۳-۱. اهداف، روش و ضرورت پژوهش

پژوهنده بعد از مطالعه و بررسی آثار منظوم و منثور گرانسنگ ادب فارسی، دریافتیم بسیاری از این باورهای ارزشمندی که حاکی از فرهنگی به قدمت تاریخ دارد؛ کمتر مورد بررسی قرار گرفته است و اگر نامی هم از این باورهای عامه برده شده بصورت گذرا و غیر موشکافانه است، چراکه بسیاری از این سنتها زیبا را باید از لابه لای اوراق زرین شعرها و نثرها بعد از درک صحیح آن و پی بردن به مفهوم واقعی آنها بیرون کشید. و از سوی دیگر بسیاری از پژوهشگران فرهیخته این باورها و خرافات را بصورت مجزاً و در یک اثرمورد بررسی قرار داده‌اند نه به عنوان یک طرح کلی و جامع در چند دوره تاریخی. هدف ما در این پژوهش نشان دادن برخی باورها و خرافاتی است که شاعران و نویسندگان به شکلی زیبا و هنرمندانه دست مایه مضمون پردازی خویش قرار داده‌اند. روش تحقیق در این نوشتار به شیوه کتابخانه‌ای و از طریق گرد آوری منابع، یادداشت برداری و نقل قول از منابع مکتوب کتابخانه‌ای صورت گرفته است.

۱-۴. تعاریف مفاهیم

اعتقادات و باورها: عقاید مردم تعیین کننده نوع رفتار و کردار آنهاست. این عقاید معمولاً به جهان بینی، دستگاه فکری و مکتبها مربوط می‌شوند. یکی از علل وجود فولکلور را می‌توان کنجکاوی انسان درباره پیدایی جهان هستی دانست (هدایت، ۱۳۹۱: ۱۷). فرهنگ: ((فرهنگ یا تمدن مجموعه پیچیده است که به وسیله انسان به عنوان عضو جامعه کسب شده است)) (بیهقی، ۱۳۶۵: ۱۱). فولکلور: فولکلور از دو واژه فولک به معنای مردم، گروه، طبقه و لور به معنای دانش تشکیل شده است. فرهنگ عامه اصطلاح کلی است برای جنبه‌هایی از فرهنگ بشری که از طریق شفاهی، مشاهده، تجربه و تقلید به زندگی مردم منتقل می‌شود. جامعه شناسی ادبیات: جامعه شناسی ادبیات را علم مطالعه و شناخت محتوای آثار ادبی و خاستگاه روانی و اجتماعی پدید آورندگان آنها و نیز تأثیر پابرجایی که این آثار در اجتماع می‌گذارند، تعریف کرده‌اند. جامعه شناسی ادبیات، شاخه‌ای از جامعه شناسی است که ساختار و کارکرد اجتماعی ادبیات و رابطه میان جامعه و ادبیات و قوانین حاکم بر آنها را بررسی می‌کند (ستوده: ۱۳۸۱: ۵۶). خرافات: واژه خرافات جمع (خرافه) است. خرافه در اصل به معنای سخن بیهوده، باطل، اضافه و اسطوره و در زبان فارسی امروزه عمل یا اعتقاد ناشی از نادانی، جهل، ترس از ناشناخته‌ها و درک نادرست علت و معلولهاست.

۱. افسون

افسون به معنی مکر و حيله، سخنان یا اورادی است که ساحران و افسونگران زیر لب می‌خوانند و به طرف شخص یا شیء مورد نظر می‌دمند. افسون از علم‌های مکنون است و در همه روزگاران و در میان همه اقوام و ملل رایج بوده و هست. افسون را برای دفع بیماری‌ها، خطر دفع دشمن، رهیدن از حوادث ناگوار، رفع چشم‌زدن و ... به کار می‌گیرند (زمانی، ۱۳۸۷: ۲۴۱). افسون از علوم غریبه است که در همه اعصار، مورد توجه اهل فن بوده است، غالب زُهاد و اهل ریاضت و صومعه نشینان در این علم دست داشته و آن را طبّ روحانی نامیده‌اند. افسون به دو طریق انجام می‌دهند یکی به کار بردن برخی اسماء الله و دیگری کلمات به ظاهر مبهم (همان، ۶۵۳). گویا ساحران شهر بابل معروف و مشهور بوده‌اند:

بر کر و بر کور خواندم، شد حسن

(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۷۸)

گرچه اندر لاف، سحر بابلند

(همان، ۴۲۹)

اژدهای فلکی را چه غم از مار افسای

(انوری، ۱۳۷۶: ۳۴۲)

همّت تو سر فراز عرش بی افسون شود

(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۱۲۷)

کان فسون و اسم اعظم را که من

پس گریزند و تو را تنها هلند

ور بر آرد به مثل مار به افسون ز زمین

عرش بلقیس از سبا آصف به افسون

افسونگران برای نتیجه گرفتن از کار خویش از درگذشتگان خود امداد می‌گرفتند. امام فخر رازی در کتاب "المطالب العالیه" می‌گوید: ((حکیمان و فرزندان عادت دارند که بر سر مزارهای متبرک روند و در آنجا نماز اقامه کنند و روزه بدارند و از خدای خود برای حل مشکلات یاری جویند. و نقل است که شاگردان و پیروان ارسطو نیز هر گاه در مسأله‌ای در می‌ماندند بر سر قبر او می‌رفتند و پیرامون آن مسأله بحث می‌کردند و نهایتاً مشکل را می‌گشودند. همینطور روش بسیاری از عالمان و پارسایان این گونه بوده است)) (همان، ۲۹۳).

گور بابا کو؟ تو ما را ره نما

پس سه روز ه داشتند از بهر شاه

(مولوی، ۱۳۹۰: ۳۲۸)

بعد از آن گفتند: ای مادر، بیا

بردشان بر گور او، بنمود راه

خطِ مندَل

دایره‌ای که افسونگران و عزایم خوانان برای تسخیر ارواح و جن گرد خود کشیده و در آن بنشینند و در حال تسخیر و عزیمت خوانی گویند که اگر قدم از خط دایره بیرون نهند، جن وارواح خون آنان را می‌ریزند (نظامی، ۱۳۸۸ الف: ۳۶). مندَل، دایره‌ای است که تسخیر کنندگان جن و پری و عزائم خوانان پیرامون خود می‌کشند و به ریاضت مشغول می‌شوند (نظامی، ۱۳۸۸، ب: ۳۶).

طلسمات بیهوشی آغاز کرد	به صحرا شد و پرده را ساز کرد
نوا ساخت تا نسبت آمد پدید	برون شد، خطی گرد خود در کشید
نهادند سر بر خطِ مندَلکش	به بیهوشی از نسبت اولکش
نشست و شد زهر سو خط روانش	کشید آخر خطی و در میانش

(نظامی، ۱۳۸۸ الف: ۹۱)

پدید آمد پریزادِ دلفروز	عزیمت خواند، تا بعد از چهل روز
نیارم سر بر آوردن از خطِ خون	در این مندَل خاکی از بیم خون

(عطار، ۱۳۷۶: ۶۱)

شهری چو من بنهاده سر بر خط آن افسون	باغی ست طاوس رخس ماری ست
-------------------------------------	--------------------------

(نظامی، ۱۳۸۸، ب: ۳۶)

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۷۸۴)

انواع افسون

۱-۱. دود افکندن

دود افکندن، ساحری است که عود و سپند و غیره بر آتش ریخته و با افسون جن و پری را حاضر می‌کند (نظامی، ۱۳۹۵: ۱۹۶). یکی از کارهایی که زنان افسونگر انجام می‌دهند پدید آوردن دود بوده است (کزازی، ۱۳۸۷: ۳۲۵). دود افکندن نوعی جادو بوده است، بدین گونه که زنان جادوگر هنگام اشتغال به سحر سر خود را می‌گشوند و زبان از سخن بر می‌بستند و آتش در مجمری کرده بر دانه و حبوبات می‌خواندند و بر آتش می‌ریختند و از بالا آمدندود جلو گیری می‌کردند (خاقانی، ۱۳۸۹: ۲۰۹). جادوگران به قول خود- برای دور کردن جن و پری - شیء دود را در منقل آتش می‌انداختند، این عمل را دود افکنی می‌گفتند (اشرف زاده، ۱۳۸۵: ۱۴۴).

پیر زن در میان دود افکن

(نظامی، ۱۳۹۵: ۱۹۶)

دودی بر شد که دودگین شد جانم

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۹۱۶)

مشهود شد چو شد زن دود افکن از

(همان: ۲۰۹)

آتشی از تو بود در دل من

دود افکن را بگو که بس نالانم

گفتی که نعل بود در آتش نهاده ماه

۱-۲. نُشره

دعا و افسونی که برای دوری از چشم زخم می‌نوشته‌اند؛ تا کودک آنرا به همراه داشته باشد (کزازی، ۱۳۷۸: ۱۱۵). دعایی که زنان نازا و عقیم-که با زعفران نوشته شده- از دعانویسان می‌گیرند و با مالیدن آن در آب، سه روز صبح آن آب را می‌نوشند، به امید آن که آبستن شوند (اشرف زاده، ۱۳۸۵: ۱۳۳). نُشره، به معنی تعویذ است که به زعفران نوشته به زنانی دهند که آبستنی ایشان به دیر کشیده باشد و مطلق تعویذ را گویند (خاقانی، ۱۳۸۹: ۲۳۱). افسونی که علاج کرده می‌شود به او دیوانه و بیمار. تعویذی است که بدان دیوانگان و بیماران و یا مردم نزارِ مُشرف به هلاکت را درمان کنند (خاقانی، ۱۳۸۷: ۳۴۳).

ساعِدِ زُهره از سُمس، رشگ بریست غصّه طرّه حور بر دُمش، شیفته‌ای ست نُشره

(مجیر الدین بیلقانی، ۱۳۵۸: ۱۵۸)

کابستنی به بخت سترون در آورم

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۲۳۱)

نُشره جان بایدت، مدح منوچهر خوان

(همان: ۳۱۸)

از زعفران چهره مگر نُشره ای کنم

تاجِ امان بایدت، پای شهنشاہ بوس

۱-۳. مَهْرهٔ مار

افسون کردن با مهرهٔ جزع در مار گیران قدیم معمول بوده و به مهرهٔ مار از آن معروف است (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۸۰). مهره مار در افسانه‌های قدیم برای دفع زهر و جادو به کار می‌رفته (نظامی، ۱۳۹۵: ۱۳۰). قدما بر این باور بودند اگر کسی، مثلاً زنی به مهرهٔ مار دست یابد هر چند زشت باشد به شدت مورد محبت قرار می‌گیرد. و همچنین معتقد بودند اگر کسی مهرهٔ مار را بدزد، مار بی اختیار به دنبال صاحب مهره می‌رود از این جا مثل شده است که می‌گویند معشوق، مهرهٔ عاشق را دزدیده است و از اینرو بی اختیار به دنبالش می‌رود (شمیسا، ۱۳۷۷: ۹۹۹).

خیره بر وی هر زمان از جَزَع، افسون

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۸۰)

مار گیرد به ازدهای عنان

(نظامی، ۱۳۹۵: ۱۳۱)

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر

افعی زلفت که بر زُمرد همی غلطد چرا

نوش بخشد به مهره مارِ سنان

گیرم که مار چوبه کند تن به شکل مار

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۵۷۱)

چنانکه هر که مراورا کشنده مار گزید امید رستن خویش افکند به مهره مار

(فرّخی سیستانی، ۱۳۹۳: ۱۶۴)

۴-۱. باد هرزه

نوعی افسون بوده است که دزدان بر صاحبان کالا می‌دمیدند تا خواب بر آنها مستولی شود و اسباب آنها را ببرند

(دهخدا: ذیل باد هرزه). بادهرزه: افسونی که دزدان بر صاحب کالا بدمند تا خواب گران بر او مستولی شود (خاقانی، ۱۳۸۹: ۵۴).

به چار پاره‌ی زنگی، به باد هرزه‌ی دزد به بانگ زنگل نباش و، کم کم نقاب

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۵۴)

۵-۱. دنبه گداختن - دنبه نهادن

دنبه نهادن رفتاری جادویی بوده است که بدان با گداختن دنبه کسی را می‌آزرده‌اند و می‌کاسته‌اند و نزار می‌گردانیده‌اند (کزازی، ۱۳۷۸: ۲۳۷). در قدیم دنبه گدازی نوعی سحر بوده است. آن چنان باشد که ساحران به نام شخصی سوزن بسیار بر دنبه گوسفند بخالانند و افسونی خوانند و آن را در قبر کهنه بیاویزند و چراغی در زیر آن روشن کنند تا از حرارت آن چراغ دنبه به گداز آید و چنان که دنبه می‌گدازد، آن شخص نیز می‌گدازد و لاغر می‌شود تا بمیرد (برهان قاطع، ذیل دنبه گداز). دنبه نهادن در ادبیات فارسی کنایه از "فریب دادن" است:

شب را ز گوسفند نهد دنبه آفتاب تا کاهش دقش، به مکافا بر افکند

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۳۷)

بی گنه لعنت کنی ابلیس را چون نبینی از خود آن تلبیس را
نیست از ابلیس، از تُست ای که چو روبه سوی دنبه می‌دوی

(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۴۶)

۶-۱. دانه زدن

دانه زن، نوعی از ساحران و جادوگران در هندوستان که دانه ارزن و جو را به زعفران زرد کنند و افسونی بر آن

خوانند و بر کسی که خواهند بزنند تا مقصودی که دارند بر آید (خاقانی، ۱۳۸۹: ۸۲۹).

هر زن هندو که او را دانه بر دست دانه زن بی دانه بیند خرمن سودای

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۸۲۹)

جو به جو هر چه زن دانه زن از جو خبر آن ز شفا یا ز خطر باز

(همان، ۱۵۶)

۲. پری

پری نوعی از جن که نهایت خوبی و مانند ملائکه بال و پر دارند (عطار، ۱۳۳۸: ۳۵۸) چنانکه از روایات کهن بر می‌آید، وجودی است لطیف و بسیار جمیل، اصلش از آتش است و به چشم دیده نمی‌شود. پری بر عکس دیو اغلب نیکوکار و جذاب است (انزایی نژاد، ۱۳۸۵: ۱۴۳).

۲-۱. پری در شیشه دیدن

جادوگران و جن‌گیران آینه‌ای در پیش کودکان نگه می‌داشتند و اوراد و اذکار مخصوص می‌خواندند تا کودکان نابالغ، پریان و اعمال آنها را در آینه ببینند و از گمشده یا سفر کرده‌ای که خبر از او نیست به وسیله مشاهده در آینه خبر دهند (عطار، ۱۳۳۸: ۴۳). جن‌گیران برای جن‌گیری، ظرفی شیشه‌ای پر آب می‌کردند و پس از ورد خوانی پری (جن) را در شیشه می‌کردند و می‌گفتند فقط کودکان نابالغ می‌توانند آن جن را در شیشه ببینند (اشرف زاده، ۱۳۹۲: ۱۱۷). افسونگر یا عزیزه خوان را رسمی بوده است که برای رهایی پری زدگان شیشه‌ای می‌آوردند و افسونی می‌خواندند و می‌دمیدند و در شیشه را سخت می‌بستند و به پری زده می‌گفتند، دیو یا پری ترا گرفتیم و در شیشه کردیم تا بیش ترا نیاز دارد (وراوینی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

پری در شیشه دیدن کار طفل است که بالغ بی خیال علو و سفلی است

(عطار، ۱۳۳۸: ۴۳)

پری رویا نهمان می‌داری اسرار سخن در شیشه می‌گویی پری وار

(نظامی، ۱۳۹۰: ۵۸)

((بیچاره دیو در قعر آن مغاره چون پری در شیشهٔ معزّمان به دست اطفال گرفتار آمده)) (وراوینی، ۱۳۸۸: ۱۴۵).

۲-۲. پری مردم، آینه و آهن‌گریزی

قدما بر این باور بوده‌اند که پری با انسان دمساز نیست و خود را از آدمی پنهان می‌دارد:

در جهان هرگز نگار آزری گویا شد در میان آدمی هرگز نشد پیدا پری

(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۶۱۷)

آن پری کز خلق پنهان بود چندین باز می‌بینم که در عالم پدیدار آمده

(سعدی، ۱۳۷۷: ۹۱)

همی‌گریزم از این قوم چون پری ز آهن که می‌گریزند از من، چو دیو از قُلّ اعدو

(جمال‌الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۱۰۱)

گر نفاذ دیو بندت باس آهن بشکند درع داودی کند در دست‌ها زاین پس

(انوری، ۱۳۷۶: ۳۵۲)

ساقی بزم چون پری جام به کف چو او نرمد ز جام اگر از آینه می‌رمد پری

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۴۱۱)

۲-۳. پری گرمابه و چشمه سار

گذشتگان اعتقاد داشتند که جای پری اغلب گرمابه و چشمه سارها می‌باشد:

و گر بود او پری دشوار باشد پری بر چشمه سارها بسیار باشد

(نظامی، ۱۳۹۰: ۷۴)

گرمابه به کام انوری بود امروز کانجا صنمی چو مشتری بود امروز

گویند به گرمابه همین دیو بود ما دیو ندیدیم پری بود امروز

(انوری، ۱۳۷۶: ۶۸۸)

۶. چشم زخم (عین الکمال)

عین الکمال: چشم زخم؛ یعنی نظری که به چیز زیبا و خوش ضرر برساند (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۴۳). چشم بد را عین کمال نیز می‌گویند به نظر من از آن است که چشم بد به کمالات شخص توجه کرده، و زیان می‌رساند نه به نقص‌های فرد (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۳۳). اعتقاد قدیمی به اینکه اشخاص می‌توانند با نگاه خود به کسی صدمه بزنند یا او را از پای در آورند، پدیده‌ای شایع در فرهنگ عامه و جوامع ابتدایی است. در روم باستان به چشم زخم اعتقاد داشتند و قوانین خاصی برای کسانی که غلات را جادو، طلسم یا افسون می‌کردند وضع شده بود. در تمدن اسلامی اعتقاد به چشم زخم یک اعتقاد خرافی تلقی نشده است. در رسائل اخوان الصفا رساله مستقلى تحت عنوان "در ماهیت سحر و عزائم" (چشم زخم) آمده است. نویسنده می‌گوید: ((بسیاری از چشم زندگان را دیدم که در کمتر از ساعتی انسان را با چشم زدن از پای در می‌آورد)). و ابن سینا در نمط دهم اشارات می‌نویسد: ((موضوع چشم زخم ممکن است از این قبیل باشد مبدأ آن یک حالت نفسانی اعجاب آور است که در شیء یا شخص مورد تعجب تأثیر می‌گذارد و این بر اثر خاصیت آن است)). غزالی می‌نویسد: ((آنکه او را چشمزدگی گویند و سحر گویند از جمله تأثیر نفس آدمی است در اجسام دیگر)) (خرم‌شاهی، ۱۳۸۹: ۹۰۶).

ای که در دست تو هرگز نرسد دست دور باد از تو و از دولت تو عین کمال

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۳۲)

چه نیروست در جنبش چشم بد که نیکوی خود را کند چشم زد؟

(نظامی، ۱۳۸۸ الف: ۱۱۶)

((مبادا که ابروی طاق این دولت را چشم زخمی از حوادث و زلزل در رسد که مرمت آن نتوان کرد)) (ورابینی، ۱۳۷۹: ۴۷۵).

راه‌های دفع چشم زخم

۱-۶. تمیمه

مهره‌هایی سپید و سیاه که برای دوری از چشم زخم از گردن کودک می‌آویزند (کوزلی، ۱۳۸۷: ۱۷۷). تمیمه، مهره‌هایی است با خال‌های سفید روی زمینه‌ای سیاه رنگ یا بر عکس، که حول یک تسمه یا ریسمان به بند کشیده شده است. این مهره به گردن آویخته می‌شود تا بیماری‌ها و خطرات را دفع کند (عباسی، ۱۳۹۰: ۱). تمیمه، تعویذ و مهره‌ پیسه که در رشته کرده در گردن اندازند برای دفع چشم بد (آندراج: ذیل تمیمه).

واحزن از جان بو تمام بر آمد

پیش چنین تحفه کو تمیمه ی عقل

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۷۱)

مهره گل مهره بازو مکن

سنگ زمی سنگ ترازو مکن

(نظامی، ۱۳۹۰: ۷۲)

((پس روز دیگر بر شکل زاهده ای تعویذها در گردن افکنند... عصا و رکوه به دست گرفت)) (ظهیری سمرقندی، ۱۳۳۳: ۹۷).

۲-۶. عین نعل

مردم ایران معتقدند اگر نعل اسب را بر سر در خانه بکوبند خانه و اهل خانه را از چشم حسودان در امان نگه می‌دارد.

(وارینگ، ۱۳۷۱: ۴۳۶)

بر مثال عین نعلی از فلک بر خاسته

بهر عین و صاد یعنی صاعدت هر مه

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۸۰)

قلعه بد خواه ملک رخنه چو سین است

آن که ز تأثیر عین نعل

(انوری، ۱۳۷۶: ۱۲۵)

۳-۶. نیل کشیدن

رسم بود که کودکان زیباروی را خطی از نیل بر چهره می کشیدند تا از چشم زخم مصون بمانند. نیل کشیدن هم به اعتقاد عوام از راه های دفع چشم زخم است به طوریکه برای درمان کسی که بر اثر چشم زخم بیمار شده، قدری اسفند و زاج سفید را به نیت چشم زخم دود می کنند، پس از آن از سوخته آن، هفت جای بدن ناخوش را خال می گذارند.

(هدایت، ۱۳۴۲: ۵۷)

روت بس زیباست نیلی هم بکش ضحکه باشد نیل بر روی حبش

(مولوی، ۱۳۹۰: ۷۲۵)

دفع عین الکمال چون نکند رنگ نیلی که بر رخ قمر است

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۶۷)

هر نیل که بر رخش کشیدند افسون دلی برو دمیدند

(نظامی، ۱۳۹۴: ۵۹)

۴-۶. بستن شاخ آهو دندان گوزن و پنجه شیر

پاره ای از شاخ آهو و چنگ شیر را برای دور ماندن از چشم زخم بر گردن می آویخته اند (کزازی، ۱۳۸۷: ۲۷۰). پیشینیان دندان گوزن را در زر گرفته برای زینت و دفع چشم زخم به گردن اطفال و جوانان می آویخته اند.

(نظامی، ۱۳۹۴: ۱۲۷)

سپهر از پی تعویذ گردن ایشان بکنده ناخن و دندان زشیر و اژدرها

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۷)

در حمایل سرو و چنگ چو سودیش چنگ شیر و سرو آهوی نر باز دهید

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۵۷)

دندان تو از دهان زر هم در صدف لب تو بهتر

(نظامی، ۱۳۹۴: ۱۲۷)

۶-۵. بادامه

بادامه، پیله ابریشم و نگین انگشتری و چشم ماندی که از طلا و نقره بر کلاه طفلان برای دفع چشم زخم دوزند

(نظامی، ۱۳۹۰: ۸۵)

همه رخ گل چو بادامه ز نغزی همه تن دل چو بادام دو مغزی

(نظامی، ۱۳۹۰: ۸۵)

از بس که بر کلاهش بر دوخته دو دیده بادامه بر نشاندم بر بستۀ کلاهش

(آندراج، ۴)

آن غنچه‌های نستربادامه های کژ زر قراضه در وی چون تخم پیله

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۷۹)

۶-۶. خط لامچه

خطی به صورت لام که از اسپند سوخته و جزو که بر پیشانی اطفال کشند دفع چشم زخم یا قبول در نزد خلق را. عنبر و مشک و اسپند را نیز گویند که جهت دفع چشم زخم بر پیشانی و چهره اطفال کشند و آن را چشمارو نیز خوانند (شمیس، ۱۳۷۷: ۴۳۵). گاهی از نیل برای دفع چشم زخم شکل چوگان می کشیدند (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۷۶).
خال گذاشتن با خاکستر اسفند روی تن و صورت نظر خورده به این ترتیب است که با خاکستر دانه‌های سوخته اسفند، خط و خا‌هایی روی پیشانی، میان ابروان روی گونه‌ها، چانه، بنا گوش، و گاهی تن کودکان یا بزرگسالان می کشیدند. خط و خا‌هایی را که به شکل "ل" می گذاشتند "لام" یا "لامچه" می نامیدند. این خال‌ها چون از سوخته اسفند و به رنگ کبود یا سیاه لاجوردی بود آنها را "نیل" یا "کبودی" هم می گفتند:

ای حروف آفرینش را کمال تو الف و آنگهش از لاجوردی سرمه‌ای بر چهره

(انوری، ۱۳۷۶: ۲۷)

گوی دل تا پاک می بیند وانگهی از نیل چوگان

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۷۶)

((هر ساعتی حورا غالیه بر رویش می کشید و رضوان و ان یکاد می خواند و بر وی می دمید)).

(ظهیری سمرقندی، ۱۳۳۳: ۱۳۱)

۶-۷. همراه داشتن پتر و حرز

پتر صفحه‌ای از طلا یا مس و یا سایر فلزات که طلسم و تعویذ را بر آن می‌نوشتند. حرز: دعایی بوده است که بر کاغذ می‌نوشتند و با خود نگه می‌داشتند تا از بلاها، بیماری‌ها و چشم زخم در امان باشند:

چشم بد کز پتر و آهن و تعویذ نگشت بند تعویذ ببرید و پتر باز دهید

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۱۵۷)

حرزی است قوی نامش کز داشتن او آزاد شود بنده و به گردد بیمار

(فرّخی سیستانی، ۱۳۹۳: ۱۶۵)

چشم دارم که نگرده تبه آن دل حرزها باشد آویخته از مدحت

(همان، ۳۴۸)

۶-۸. نقاب بر چهره داشتن

یکی از راه‌های در امان ماندن از چشم زخم، گذاشتن برقع بر چهره بوده است:

((خورشید شاه در جمال فتنه جهان شد...مرزبان شاه از چشم بد بترسید، بفرمود تا نقاب فرو گذاشت))

(ارجانی، ۱۳۸۹: ۱۵)

زبرقع نیستشان بر روی بندی که نارد چشم زخم آنجا گزندی

(نظامی، ۱۳۹۰: ۴۵)

تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر صبا را گو که بردارد زمانی برقع از

(حافظ، ۱۳۷۵: ۱۳۲)

۶-۹. مهره کبود همراه داشتن

معمولاً برای دفع چشم زخم مهره کبود رنگی به بازوی کودکان و یا به گردن آنان می‌آویختند. پیشینیان بر آن بوده‌اند که رنگ کبود آسیب چشم زخم را از میان می‌برد. از اینرو، هنوز در پاره‌ای از روستاهای ایران خرده سنگ‌هایی کبود از جامه کودکان می‌آویزند؛ تا چشم زخمی به آنان نرسد (کزازی، ۱۳۸۷: ۱۴۴).

مهره ارزق از غلامان خواست کان دویم را سوم نیامد راست

مهره ارزق آورید به دست وز پی چشم بد در ایشان بست

(نظامی، ۱۳۹۵: ۲۳۱)

دفع عین‌الکمال چون نکند رنگ نیلی که بر رخ قمر است

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۶۷)

۷. ماه

در باور پیشینیان خورشید زن است . ماه شوهر اوست. ((ماه به آفتاب گفته است : تو فقط باید شبها در بیایی تا چشم نامحرم به رویت نیفتد؛ اما آفتاب به او گفته: نترس روزها در می آیم اما هر که جرأت کرد نگاهم کند با گیسم می زنم تم چشمش تا دیگر از این غلطها نکند)) (شاملو، ۱۳۸۷: ۵۲۷). بیرونی در " التفهیم " ماه را ماده و سرد و خورشید را نر و گرم دانسته است:

ماه از آن گفتم کاندرا لغت و لفظ عرب چشمه روز بود ماده و مه باشد نر

(فرّخی سیستانی ، ۱۳۹۳: ۱۰۶)

در مطبخ فلک که دونان ست گرم و غم به نوالهی من و خون جگر اِدام

(خاقانی ، ۱۳۸۹: ۲۸۸)

زنا شویی به هم خورشید و مه را رحم بسته به زادن صبحگه را

(نظامی ، ۱۳۹۰: ۲۳۸)

مه که خورشید را برو بندند چون جدا گشت ازو برو خدند

(سنایی ، ۱۳۶۸: ۷۳۷)

۷-۱. ماه و خسوف

وقتی ماه به خسوف می افتد ، عقیده عوام این است که اژدها او را گرفته و به آواز طشت کسی او را رها می کند. لذا بر بامها می رفتند و بر طشت می کوبیدند تا خسوف به اتمام برسد (وحید دستگردی : ۱۳۹۵: ۹۷). بنا به باور عامیانه ، مردم بر پشت بامها می رفتند ، دیگ و طشت مسین می زدند تا اژدها بترسد و ماه را از دهان خود بیرون افکند
(انزایی نژاد، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

تاج زر در میان دو شیر سیاه چون به کام دو اژدها یک ماه

مه به آواز طشت رسته زمیغ نه به طشت تهی به طشت و تیغ

(نظامی ، ۱۳۹۵: ۹۷)

نوبتم گر ربّ و سلطان می زنند مه گرفت و خلق پنگان می زنند

می زنند و آن طاس و غوغا می کنند ماه را زآن زخمه رسوا می کنند

(مولوی ، ۱۳۹۰: ۹۹)

۷-۲. ماه و عوعو سگ

اعتقاد عامه بر این بود که ماه از شروع بدر و امتلاء به خصوص بودن او در منزل " عوا " و " سماک " سگ را بر می‌انگیزد و آن‌ها را به عوعو وا می‌دارد (مصفا، ۱۳۸۱: ۶۹۷). بنا بر باور عامیانه، مردم بر پشت بام‌ها می‌رفتند دیگ و طشت مسین می‌زدند تا از دها بترسد و ماه را از دهان خود بیرون افکنند (انزلی نژاد، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

در شب مهتاب، مه را در سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک؟

بانگ سگ هرگز رسد در گوش ماه خاصه ماهی کو بود خاص اله

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۷۰)

مشکن از طعن ناکسان که سگان جز شناخت به روی مه نکنند

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۵۹۵)

۷-۳. ماه و کتان

مردم در گذشته معتقد بودند که ماه کتان را پاره می‌کند؛ رنگ میوه‌ها به خصوص سیب از ماه است. در بندهشن آمده، ماه در پانزده روز اول روشنی بخشد و در پانزده روز دوم کرفه می‌پذیرد، از آنجا که آب به ماه پیوند دارد، بدان سه پنجه (پانزده روز اول) همه آب‌ها بر افزایش، درختان به آن هنگام بهتر برویند و میوه‌ها بیشتر رسند (عفی، ۱۳۸۳: ۶۲۰).

گفتم ز چهره تو تنم را زیان رسید گفتا ز ماه تارِ قصب را بود زیان

(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۵۲۲)

گر خشم تو بر فلک زند بانگی مهتاب کند زبیم کتانی

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۳۴۱)

((در حمای قصباء او خرقة قصب از خرق ماهتاب ایمن بودی و دامن ابر از تعرض آفتاب آسوده)) (ورابنی، ۱۳۸۸: ۵۶۰).

۷-۴. ماه و رنگری

جزر و مدّ دریا و باران به مهتاب منسوب است. ماه صباغ فلک است زیرا الوان فواکه بدو منسوب است. عوام می‌پنداشتند که رنگ گل‌ها از تابش ماه می‌باشد (نظامی، ۱۳۹۰: ۸۹). به عقیده قدما ماه صباغ و رنگرز گل و میوه‌هاست (جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۶۲).

گازرکاری صفت آب شده رنگری پیشه مهتاب شده

(نظامی، ۱۳۹۰: ۸۹)

گل را چو مشاطه ماه باشد گر جلوه کند سزد که زیاست

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۶۲)

هر فرش سقلاطون که مه صباغ او بوده از آتش گردون سیه چون داغ قصار

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۳۸۷)

((آورده‌اند که در مرغزاری که صباغِ قمر در رسته رن‌گرزانِ ریاحینش دکانی از نیل نهاده بود...)) (رواوتی، ۱۳۸۸: ۶۷۹).

۸. خون جگر خوردن

قدما جگر را مولد اندوه و غم و شش را مولد شادی می‌دانستند، بنابراین اندوه را اشرف بر شادی می‌دانستند چه اندوه را از آن فرزندگان می‌دانستند و شادی را از آن سبک سران و ظاهرینان (زمانی، ۱۳۸۷: ۹۵۹). یکی از باورهای پیشینیان که بسیار در ادب فارسی دیده می‌شود، برخاستن اشک از جگر (دل) است که بصورت های خون گریستن، اشک خونین و ... به کار رفته است. باور داشتند که جگر از اندوه تفیده، خون را می‌سوزاند و آنرا بخار می‌کند بخار به دماغ می‌رود و پس از تبدیل شدن به اشک گرم، از راه چشم و ناودان مژه بیرون می‌رود و لذا منبع اشک، خون جگر است (شمیسا، ۱۳۷۷: ذیل اشک).

آن جز همه زردابه و جز خون جگر

(عطاملک جوینی، ۱۳۸۵: ۶۹۴)

نه شرط دوستی باشد که از دل بر

(سعدی، ۱۳۷۷: ۴۲۳)

غم جگر را باشد و، شادی زشش

(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۱۹)

اشکی که بباراند از دیده غریبی

گرت خونابه گردد دل زدست دوستان،

کودکان خندان و، دانایان ترش

۹. ناف بریدن

مرسوم بوده که هنگام بریدن ناف بچه، نیتی در دل می‌کرده‌اند، بدین باور که وی دیگر تا پایان عمر خویش ناگزیر در راهی قدم خواهد گذاشت که برای وی نیت کرده شده است (صرفی، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

((تو از میان مردم پیوسته رانده و آزرده باشی و ناف وجود تو بر شکم خواری و نیازمندی زده‌اند)) (رواوتی، ۱۳۸۸: ۳۶۵).

((او از گوشت خواری ... به جای شیر از پستان دایه فطرت خون حیوانات مکیده و ناف وجود او بر آن بریده)) (همان، ۵۷۳).

عاشقان در گه وی بوده‌ایم

عشق او در جان ما کاریده اند

(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۴۳)

ما هم از مستان این می‌بوده‌ایم

ناف ما بر مهر او ببریده‌اند

هم چنین در نجوم قدیم این گونه باور داشته‌اند که نطفه وقتی به رحم مادر وارد می‌شود تحت پرورش یکی از ستارگان هفتگانه قرار می‌گیرد. در ماه اول زحل او را تربیت می‌کند و در ماه دوم مشتری در ماه سوم مریخ، در ماه چهارم خورشید. از این رو می‌گفتند که جنین از چهار ماهگی روح پیدا می‌کند و جنبش در رحم را آغاز می‌کند. در ماه

پنجم زهره و در ماه ششم عطارد و در ماه هفتم قمر تربیت جنین را به عهد دارند باز دوباره در ماه هشتم، زحل
 اورا می‌پروراند (زمانی، ۱۳۸۷: ۱۰۷۱).

می‌کنند ای جان به نوبت خدمتی	هفت اختر هر جنینی را مدتی
آفتابش آن زمان گردد معین	چون که وقت آید که جان گیرد جنین
برو چرخ گردنده را بخش کرد	جهاندار نامش سیاوخش کرد
غمی گشت چون بخت او خفته دید	ستاره بر آن بچه آشفته دید

(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۴۴)

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۲۸۹)

۱۰. نعل در آتش نهادن

عملی است که جادوگران می‌کنند و آن چنان است که نعلی را می‌گیرند و بر آن اعداد و اسمایی نقش می‌کنند و در آتش می‌نهند و اورادی می‌خوانند و بر آن می‌دمند و چنان پندارند که با این عمل می‌توانند محبت کسی را در دل دیگری زیادت نمایند تا آن حد که او را بی‌قرار و آشفته و شیدا سازند که به تعجیل و شتاب به سوی آن که برایش نعل در آتش افکنده‌اند بشتابد. در فارسی کنایه از مضطرب و بیقرار نمودن است (عطارد، ۱۳۷۰: ۲۷۳).

ای حمیراء آتش اندر نه تو نعل	تا ز نعل تو شود این کوه، لعل
------------------------------	------------------------------

(مولوی، ۱۳۹۰: ۸۱)

وآن که به دریا در، سختی کش است	نعل در آتش که بیابان خوش است
--------------------------------	------------------------------

(نظامی، ۱۳۹۰: ۷۹)

نعل در آتش نهادندی مرا	آن نهاد جاودان بدرود باد
------------------------	--------------------------

(خاقانی، ۱۳۸۹: ۷۷۴)

((من بنده را دیر گاهست تا اشتیاق نعل در آتش فراق این حضرت نهاده است و خیال خدمت دارم)) (روایتی، ۱۳۸۸: ۷۱۵).

۱۱. خوش قدم بودن

از دیگر باورهای قدما، اعتقاد به خوش قدمی و بد قدمی افراد است. از گذشته‌های دور مردم بر این باور بودند که بعضی افراد داری قدمی مبارک هستند و قدم برخی از افراد شوم و نحس است:

زهی ز فرّ تو سر سبز چرخ مینا رنگ	ز مقدم تو سپاهان گرفته صد اورنگ
----------------------------------	---------------------------------

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۲۹)

از نشاط مقدم میون او از خاص و عام	نعره الله اکبر تا به گردون بر رسید
-----------------------------------	------------------------------------

(همان، ۳۹۴)

غاشیه بر دوش گیرد بخت پیش او	چون مبارک پای بر پشت سبک گام آورد
------------------------------	-----------------------------------

(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۱۴۵)

چون بر آمد موسی ز اقصای دشت کوه طور از مقدمش رقص گشت

(مولوی، ۱۳۹۰: ۴۳۷)

۱۲. خورشید و چشمه آب گرم

ملل سامی از جمله اعراب معتقد بودند که آفتاب به هنگام غروب در چشمه گرمی ناپدید می‌شود و از چشمه حیوان در ظلمات که آن چاه ظلمات و چاه مغرب هم گفته اند هر بامداد بیرون می‌آید (مصفا، ۱۳۸۱: ۲۵۳).
همی بود تا گشت خورشید زرد فرو شد، بدان چشمه لاژورد

(فردوسی، ۱۳۹۴: ۱۱۵۴)

تو گفتی شب به مغرب کنده بُد چاه به چاه افتاده مهر از چرخ ناگاه

(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۹۰: ۴۸)

چشمه خورشید را سازیم خشک چشمه خون را به فن سازیم مشک

(مولوی، ۱۳۹۰: ۲۱۰)

۱۳. ماهی و گاو زمین

بر اساس باورهای خرافی، جهان بر پشت ماهی قرار دارد. ماهی در آب است، زیر آن ماهی؛ گاو است و زیر گاو صخره تری وزیر تری کس نداند که چیست. نام ماهی لیوئا و نام آن گاو یهموت (فرهنگ اساطیر: ذیل ماهی). بعضی بر این باورند که زمین روی یک شاخ گاو است هر وقت آن گاو خسته می‌شود سر خود را حرکت می‌دهد و می‌جنباند و زمین را می‌لرزاند بر روی شاخ دیگر و موضع از زمین که بر روی شاخ گاو قرار می‌گیرد، آن قطعه زلزله می‌آید (هدایت، ۱۳: ۱۷۱). از دیدگاه نمادشناسی اسطوره، گاو نماد و نشانه ای راز آمیز از "زمین" بوده است. زیرا گاو نشانه آفرینش پست، آفرینش خاکی و آبی پنداشته می‌شده است؛ و با ماه که خود نیروهای بسیار به شمار می‌رفته در پیوند بوده است (کزازی، ۱۳۶۸: ۵۰۴).

کشتی آشوب را چون گشت لنگر حلم تا به پشت گاو و ماهی حلم آن لنگر

(امیر معزی، ۱۳۸۵: ۱۳۸)

زبالا چنان جنگ پیوسته شد که گاو زمین را جگر خسته شد

(مختاری غزنوی، ۱۳۷۷: ۹۱)

۱۴. استرنگ - مردم گیاه - مهر گیاه

مردم گیاه: گیاهی است که در پیکر به آدمی می ماند و در جهان باستان، آن را گیاهی جادویی، برخوردار از ویژگی های شگفت می دانسته اند. مردم گیاه در پارسی آسترنگ نیز خوانده شده است (کزازی، ۱۳۸۷: ۴۸). مردم گیاه، بیروح، بیروح الصنم، گیاهی است به صورت انسانی از بلاد چین که خواص بسیار دارد. گویند هر که او را بکند بمیرد و چون خواهند آن گیاه را سگ گرسنه ای برو بندند و نانی پیش او اندازند چنان که دهندش به آن نرسد سگ حرکت کند و آن گیاه را بکند و در حال بمیرد، آن گیاه را " سگ کن " گویند (شمیسا، ۱۳۷۷: ۱۸).

شناسنده خوانده ورا استرنگ	هم از گیاهان با بوی و رنگ
چو ایشان شدی بی روان هم به جای	از آن هر که کندی فتادی زیبای
مر آن گاوکان کند، بر جای مرد	به گاوآن چند کنند و بمرد

(اسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۱۶۵)

که جان پذیر شود در دیار چین	نسیم خلقت اگر بگذرد به چین نه
-----------------------------	-------------------------------

(جمال الدین اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۳۰)

به طلبکاری این مهر گیاه آمده ایم	سبزه خط تو دیدم و زبستان بهشت
----------------------------------	-------------------------------

(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۹۸)

۱۸. نتیجه

آثار منظوم و منثور فارسی آینه‌ای برای بازتاب باورهای عامه پیشینیان است. درک صحیح محتوا و مفهوم متون نظم و نثر ادب پارسی تا حد زیادی در گرو شناخت دقیق و موشکافانه آداب و باورهای عامه است. خرافات و باورهای عامه مجموعه و شبکه پیچیده‌ای است که به دلیل در برگرفتن حجم گسترده‌ای از آثار پیشینیان، نیازمند واکاوی و باز شناسی است. پژوهش انجام یافته تا حد ممکن و در حوصله آن، بسیاری از این باورها - که از دیده تیز بین برخی پژوهشگران بازمانده بود - را در جهت درک بهتر و عمیق‌تر متون، نمایاند. از آن جا که در ادب فارسی تا کنون پژوهشی بطور یک طرح کلی و جامع، شامل چند دوره تاریخی درباره بازتاب و تجلی باورها و خرافات پیشینیان در متون نظم و نثر نشده است، این جستار ناچیز را می‌توان مقدمه‌ای برای معرفی آن در دریای بیکران ادب پارسی دانست.

در این پژوهش یک طرح کلی از خرافات و باورها از جامعه (قرن سوم تا قرن هشتم هجری) که در آثار گرانسنگ منظوم و منثور فارسی بازتاب یافته‌اند از جنبه‌های گوناگون بررسی شد. مواردی به عنوان نمونه و زبده برگزیده و ارائه گردید و نتیجه حاصل شد که شاعران و نویسندگان پیوند ناگسستنی و آشکاری با مردم و زندگی آنها برقرار نموده، از لغات و واژگانی که به کار می‌گیرند؛ تا تصاویر و عناصر بکار رفته در صور خیال توسط آنان و باورها و خرافاتی که مطرح می‌شود تا جنبه معیشتی در زندگانی و رفاهی مردم، همه نشانگر آشنایی و پیوند تأثیراتی است که شاعر از محیط و زندگی مردم اخذ و در کلام خود آن را منعکس نموده است.

کتابنامه

- __ ارجانی، فرامرزین خداد(۱۳۸۹) **سمک عیار**، تهران: بهزاد.
- __ اسدی طوسی، علی بن احمد(۱۳۸۹) **گرشاسب نامه**، تهران: دنیای کتاب.
- __ اشرف زاده، رضا(۱۳۸۵) **جلوه گری های سحرگاهی** (گزیده مخزن الاسرار) تهران: جامی.
- __ _____(۱۳۹۲) **گزیده مصیبت نامه**، مشهد: به نشر.
- __ امیر معزی، محمدبن عبد الملک(۱۳۸۵) **دیوان**، تصحیح محمد رضا قنبری، تهران: اطلاعات.
- __ انزایی نژاد، رضا(۱۳۸۵) **پرده سحر سحری**، تبریز: آیدین.
- __ انوری، اوحدالدین محمد(۱۳۷۶) **دیوان**، به اهتمام پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- __ بیهقی، حسینعلی، (۱۳۶۵) **بررسی و پژوهش فرهنگ عامه ایران**، انتشارات آستان قدس رضوی.
- __ جمال الدین اصفهانی، محمدبن عبدالرزاق(۱۳۹۷) **دیوان**، تصحیح وحید دستگردی، تهران: نگاه.
- __ جوینی، عطاملک بن محمد(۱۳۸۵) **تاریخ جهانگشاه**، تصحیح محمد قزوینی، تهران: فردوس.
- __ حافظ، شمس الدین محمد(۱۳۷۵) **دیوان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
- __ حبیبی درگاه، بهنام(۱۳۸۸) **حقوق فولکلور**، تهران: مجد.
- __ خاقانی، بدیل بن علی (۱۳۸۹) **دیوان**، تهران: سنایی.
- __ _____(۱۳۸۷) **تحفه العراقین**، به کوشش علی صفری آق قلعه، تهران: میراث مکتوب.
- __ خرّمشاهی، بهاءالدین(۱۳۸۹) **حافظ نامه**، تهران: علمی فرهنگی.
- __ داود راد، اعظم(۱۳۸۲) **نظریه های جامعه شناسی هنر و ادبیات**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- __ زمانی، کریم(۱۳۸۷) **شرح جامع مثنوی معنوی**، تهران: اطلاعات.
- __ _____(۱۳۷۷) **دیوان غزلیات**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب.
- __ ستوده، هدایت الله(۱۳۸۱) **جامعه شناسی در ادبیات فارسی**، تهران: آوای نور.
- __ شاملو، احمد(۱۳۸۷) **کوچه**، تهران: مازیار.
- __ ظهیری سمرقندی، محمد بن علی(۱۳۳۳) **سندبادنامه**، تهران: فردین.
- __ عباسی، مریم(۱۳۹۰) **جایگاه تمیمه در طب عامیانه بوشهر**، فصلنامه تاریخ پزشکی، ۳د. ش ۶صص ۱۱۵-۱۲۲.
- __ عطار، فریدالدین(۱۳۳۸) **اسرار نامه**، تصحیح صادق گوهری، تهران: شرق.
- __ _____(۱۳۷۰) **منطق الطیر**، به اهتمام صادق گوهرین، تهران: علمی فرهنگی.

- فخر الدین اسعد گرگانی (۱۳۹۰) **ویس و رامین**، تهران: نیک فرجام.
- فرّخی سیستانی، (۱۳۹۳) **دیوان**، به کوشش دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوّار.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۴) **شاهنامه**، تهران: هرمس.
- عفیفی، رحیم (۱۳۸۳) **اساطیر و فرهنگ ایران**، تهران: توس.
- کزّازی، میر جلال الدین (۱۳۶۸) **گزارش دشواریهای دیوان خاقانی**، تهران: امیر کبیر.
- محبوب، محمد جعفر (۱۳۸۲)، **ادبیات عامه ایران**، تهران: چشمه.
- مختاری غزنوی، عثمان (۱۳۷۷) **شهریار نامه**، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- مصفا، ابوالفضل (۱۳۸۱) **فرهنگ اصطلاحات نجومی**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۹۰) **مثنوی معنوی**، تهران: اشارات طلایی.
- نصرالله منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۶) **کلیله و دمنه**، تهران: امیر کبیر.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۰) **خسرو و شیرین**، تهران: زوّار.
- _____ (۱۳۹۰) **مخزن الاسرار**، تهران: زوّار.
- _____ (۱۳۸۸) **الف اقبالنامه**، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۸۸) **ب شرفنامه**، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۹۵) **هفت پیکر**، تصحیح وحید دستگردی، تهران: قطره.
- _____ (۱۳۹۴) **لیلی و مجنون**، تصحیح وحید دستگردی، تهران: قطره.
- هدایت، صادق (۱۳۹۱) **فرهنگ عامه**، تهران: مهکامه.
- _____ (۱۳۴۲) **نیرنگستان**، تهران: امیر کبیر.